**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010310**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای خویی کلام مرحوم صاحب کفایه را مطرح می‌فرمایند تحت این عنوان که مرحوم صاحب کفایه مواردی را ذکر کردند و آنها را از اصل مثبت قرار ندادند که ۳ مورد را ذکر می‌کنند. مورد اوّل استصحاب در فرد برای ترتّب احکام مترتبه بر کلی. چون اثر شرعی ولو مترتب بر طبیعت کلیه است ولی کلی لازم عقلی فرد نیست، بلکه استصحاب مثبت تلقی بشود. کلی و فرد با هم چون اتحاد خارجی دارند بنابراین اینها، بل الکلی عین الفرد خارجاً وجوداً و متحدٌ معه خارجاً. این یک مورد.

مورد این‌که ایشان تعبیر می‌کند:

«جريان‏ الاستصحاب‏ في‏ منشأ الانتزاع، فتترتب عليه‏ الأحكام‏ المترتبة على الامور الانتزاعية، و هي الامور التي ليس بحذائها شي‏ء في الخارج، و يعبّر عنها بخارج المحمول، كالملكية و الزوجية، فانّ الأثر الشرعي و إن كان أثراً للأمر الانتزاعي، إلّا أنّه حيث لا يكون بحذائه شي‏ء في الخارج، كان الأثر في الحقيقة أثراً لمنشإ الانتزاع. و هذا بخلاف الأعراض التي تكون بأنفسها موجودة في الخارج، و يعبّر عنها بالمحمول بالضميمة، فاذا كان الأثر أثراً لسواد شي‏ء، لم يمكن ترتيبه على استصحاب معروضه على تقدير كون السواد لازماً لبقائه دون حدوثه، فانّه من أوضح مصاديق الأصل المثبت.»

بعد یک مورد سومی هم استصحاب جزء و شرط را بحث می‌کنند که ما آن استصحاب جزء و شرط را الآن کار نداریم. بعد ایشان می‌آیند کلام مرحوم آخوند را بررسی می‌کند.

یک نکته‌ای قبل از این‌که وارد بررسی کلام مرحوم آقای خویی و نقل اشکالات ایشان به مرحوم آخوند و بررسی آن بشویم لحن کلام مرحوم آخوند، آن مورد اوّلی که ایشان می‌گویند برگرفته از حاشیۀ مرحوم آخوند بر رسائل است.

مورد دوم برگرفته از کفایه است. و لحنشان این است که کأنّ اینها دو تا مورد مستقل هستند. ولی ظاهراً مرحوم آخوند اینها را ابتداء فرمایشی در حاشیۀ رسائل داشته، آن فرمایش را در کفایه تغییر داده. یعنی همان مورد که در کفایه تغییر داده به تفصیل در کفایه قائل شده. توضیح ذلک این‌که یک بحثی در حاشیۀ رسائل مطرح کرده که استصحاب در موضوعات خارجیه برای ترتیب اثر عناوین کلیه آیا مثبت هست یا مثبت نیست؟ ایشان می‌گوید اینها مثبت نیست چون عناوین کلیه که اثر به آنها مترتب می‌شود با موضوعات خارجیه یکی هستند، متحد هستند. حالا یک ادامه‌ای دارد که من بعداً در مورد عبارت ادامه‌اش هم صحبت می‌کنم. ولی همین مطلب را در کفایه تفصیل قائل شده. گفته که موضوعات خارجیه را استصحاب کنیم برای ترتیب اثری که بر کلی هست، بستگی دارد که آن کلی محمول ذاتی باشد یا خارج محمول باشد یا محمول بالضمیمه باشد. اگر محمول ذاتی باشد، یا خارج محمول باشد اشکالی نیست. ولی محمول بالضمیمه باشد آن اشکال هست. این در واقع همان تکمیل و رجوع از فرمایش ایشان در حاشیۀ رسائل هست. اینجور نیست که دو تا چیز باشد که در عرض هم بخواهند مطرح کرده باشند. یک نکته‌ای هم اینجا عرض بکنم، مرحوم آقای خویی عبارت مرحوم آخوند را در آن وجه دوم اصلاً متفاوت نقل کرده، یک جور دیگری نقل کرده این است که بحث اصلاً خیلی دگرگون شده و بعد بررسی هم که ایشان می‌کند این بررسی اصلاً آنجوری که اصلاً ربطی به کلام مرحوم آخوند به یک معنا ندارد. به خصوص حالا یک نکته‌ای در این تقریرات هم تشویشی هست که حالا بعد من نقل می‌کنم که تشویش از چه جهت هست، حسابی مطلب در این تقریرات مشوش شده.

شاگرد: عبارت آقای خویی؟

استاد: عبارت آقای خویی در تقریرات عبارت آقای خویی خیلی مشوش شده مطلب اصلاً به هم ریخته. حالا بعداً توضیح اینها را می‌دهم. اما حالا صرفنظر از جهاتی که اینها یکی‌اند، دو تایند امثال اینها، خود اصل بحث را می‌خواهم دنبال کنم تا ببینیم به چه نحو هست.

مرحوم آقای خویی در مورد آن وجه اوّل، مورد اوّلی که مرحوم صاحب کفایه آن را جزء اصل مثبت نمی‌دانند، می‌فرمایند که این‌که شما می‌فرمایید ما استصحاب فرد می‌کنیم اثری که برای کلی هست بار می‌کنیم، و این‌که این اصل مثبت نیست، مطلب درست است، ولی وجه‌اش آن وجهی که شما ذکر می‌کنید نیست. نه به خاطر این‌که فرد و کلی متحد هستند. به خاطر این‌که اصلاً اثر برای فرد است. اثر برای کلی نیست که. کلی وقتی به نحو، ولو به نحو قضایای حقیقیه باشد اثر برای افراد هست نه برای کلی. ایشان اینجوری اشکال مطرح کردند.

ایشان می‌گوید: «مثلًا إذا حكم بحرمة الخمر فالحرام هو الخمر الخارجي لا الطبيعة الكلية بما هي.»

خب یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم در مورد کلام مرحوم آقای خویی، بعد ببینم آیا اصلاً فرمایش ایشان ارتباطی با فرمایش مرحوم آخوند دارد؟ و رد کلام مرحوم آقای آخوند حساب می‌شود یا نمی‌شود؟

اوّلاً این‌که ایشان می‌گویند کلی بما هو کلی حکمی ندارد، حکم برای افراد است، این در جایی هست که کلی به نحو مطلق الوجود اخذ بشود. و الا اگر کلی به نحو صرف الوجود اخذ بشود حکم برای صرف الوجود. صرف الوجود برای غیر از تک تک افراد است. صرف الوجود یک اعتبار عقلی هست که این اعتبار عقلی متفاوت از افراد است. یک موقعی ما می‌گوییم که الخمر حرامٌ. الخمر حرامٌ هر خمر خارجی حرمتی رویش می‌رود. هذا الخمر حرامٌ، یعنی به عدد افراد خمر حرمت هم وجود دارد. خارج ظرف تکثرات و تعدد است. ولی یک موقعی ما می‌گوییم که صلِّ. صلِّ یعنی چی؟ نماز بخوان. تک تک نمازهایی که در خارج تحقق پیدا می‌کنند که متعلق به صلاة نیست، یک صرف الوجود آنها هست که متعلّق صلاة هست. بنابراین در جایی که. حالا صرف الوجود چه متعلق تکلیف باشد، به اصطلاح مرحوم نایینی، چه موضوع تکلیف باشد. موضوع تکلیف هم ممکن است صرف الوجود باشد، شارع اگر گفتش که ان وُجِدَ عالمٌ. یعنی کسی نذر کرده که اگر عالمی در خانه بود تصدّق بدهد. اصل صرف الوجود عالم تصدّق داده بشود.

این به تناسب یاد مهمانی شعبانیۀ مرحوم جدمان افتادم. مرحوم جد ما بعد از این‌که مرحوم حاج شیخ از دنیا می‌روند خیلی نگران حوزه بودند، که این حوزه آیا بعد از مرحوم حاج شیخ باقی، زمان رضاه شاه بود دیگر، رضا شاه با آن شرایط و اینها، آیا باقی می‌ماند یا باقی نمی‌ماند؟ بعد در ذهنشان این بود که مرحوم آقای حاج شیخ ۱۷ ذی قعدۀ ۱۳۵۵ مرحوم شدند، که همین ماه هم وفات مرحوم حاج شیخ هست. ۱۷ ذی قعده، ایشان فرمودند که من در ذهنم این بود که اگر حوزه را رضا شاه تا ماه رمضان از بین نبرد جلسات مذهبی و فضای مذهبی موجود در ماه رمضان حوزه را حفظ می‌کند، این در ذهنم این بود که این مقدار اگر بتواند حوزه دوام بیاورد، ماه رمضان حافظ حوزه است. این بود که نذر کرده بودند که اگر حوزه حفظ بشود با رفقایشان سور بدهند. ایام شعبان که شد نزدیک‌های ماه رمضان دیدند که خبری نشده حوزه پابرجا هست یک سوری به رفقایشان می‌دادند و آن سور باقی ماند. آن سور از سال ۵۶ قمری باقی مانده بعد هم حاج آقا آن را ادامه دادند. یک سور خیلی سابقه‌داری هست که. ایشان می‌گویم سال ۵۶، امسال ۴۳ است، الآن نزدیک ۹۰ سال می‌شود. حالا غرضم این است آن که ایشان نذر کرده بودند، نذر این بود حوزه پابرجا باشد. پابرجا بودن حوزه. البته حوزه یک مفهوم اعتباری، آن بحث صرف الوجود به آن معنا نیست. ولی به هر حال غیر از فرد است. گاهی اوقات یک علاوه بر افراد یک عناوین دیگری هم می‌توانیم ما تصویر بکنیم. آن بحث صرف الوجود یک عنوان است. عنوان‌هایی مثل حوزه، این خودش یک عنوانی هست غیر از آن تک تک افراد هست. یک عنوان دیگری. این عناوین اگر حکمی بر اینها بار بشود این غیر از حکمی هست که روی افراد رفته.

شاگرد: حوزه خارجیه نیست؟ این قضیۀ خارجیه نیست؟ یعنی حوزۀ؟

استاد: نه، حوزۀ. بحث من این هست فرض کنید حوزه از آدم‌ها تشکیل می‌شود، ولی تک تک آدم‌ها خصوصیت ندارند. فرض کن بعضی آدم‌ها از دنیا رفتند این حوزه پابرجاست. قوام حوزه به تک تک افراد نیست، حکم هم دارد. اوّلاً یک حکم دارد، قوامش هم به تک تک افراد نیست. قوامش به اصل وجود این افراد هست. حالا فرض کنید من می‌گویم اگر عالمی در قم وجود داشت من سور بدهم. عالم که در قم وجود داشت وجود عالم به این‌که یک عالم تحقق داشته باشد. دو تا هم وجود عالم است، سه تا هم وجود عالم است، ۱۰تا هم وجود عالم است. این طبیعت معدوم نباشد، در مقابل سلب کلی طبیعت. وجود طبیعت یک دانه حکم هم دارد، نه انحلالی. اینجور نیست که تک تک افرادشان حکم داشته باشند. یک حکم یک سور واجب شده، به این نحو ممکن است باشد.

پس بنابراین این بحث فرمایش آقای خویی به فرض تمامیت مربوط به جایی هست که حکم به طبیعت ساریه تعلق گرفته باشد. اما غیر از طبیعت ساریه انحاء دیگری می‌توانیم تصویر کنیم. صرف الوجود یک موقف است. این تعبیر حوزه که کردم یک نوعش است. ما غیر از صرف الوجود انحاء دیگری هم آن طبیعت را می‌توانیم در نظر بگیریم که غیر از تک تک افراد باشد. به هر حال اگر حکم به نحو انحلالی نباشد و به نحو وُحدانی جعل شده باشد، این کلام مرحوم آقای خویی نمی‌آید. این یک نکته.

نکتۀ عمده این هست که این کلام ایشان چه ربطی به کلام مرحوم آخوند دارد؟ این را ایشان متأسفانه ظاهراً اصلاً مراجعۀ به خود کلام مرحوم آخوند در حاشیه نکرده. به مطالبی از مرحوم آخوند که در کتاب‌های اصولی نقل شده اکتفاء کرده و به خاطر همین اینجوری بحث را دنبال کرده. مرحوم آقای آخوند تعبیرشان این هست که، من عبارت مرحوم آخوند را می‌خوانم.

شاگرد: اگر عام مجموعی باشد، وحدانی محسوب می‌شود.

استاد: آن هم عام مجموعی است. حالا مجموعی به آن معنا هم حوزه نیست که همۀ انسان‌ها، یک مفهوم دیگری هست که مجموعه‌ای از طلاب نه مجموعه طلاب. مجموعه‌ای که لازم نیست درش همۀ طلاب باشند، آن مجموعه فرض کنید شما اصلاً اعتقاد باید به ۱۲ امام داشته باشید. همه‌اش باید باشد. به ۵ تا امام اعتقاد داشته باشی، ۶ تا اینها، ولو مجموعه‌هایی هستند، ولی این مجموعه‌ها کافی نیست. حوزه مفهومی نیست که تشکیل شده باشد از مجموعه، مجموع بماهو مجموع. چیزی هست که باید جمعی باشند و این جمع می‌تواند عوض بشود به نحو تبادلی.

مرحوم آخوند چند تا چیز که اینها را به عنوان اصل مثبت نیست ذکر می‌کند:

«ثالثها الاستصحاب‏ في‏ الموضوعات‏ الخارجيّة، يتوهّم أنّه لا أثر لها شرعاً إلاّ بواسطة انطباق العناوين الكليّة عليها،» ضرورة أنّ الأحكام الشّرعيّة يكون لها، لا للموضوعات الخارجيّة الشّخصيّة، فيكون استصحابها» یعنی استصحاب موضوعات خارجیه «بملاحظة تلك الأحكام مثبتاً، و أنت خبير بوضوح فساده، لاتّحاد تلك العناوين خارجاً مع ما انطبقت عليها من الموضوعات الخارجيّة،»

بعد توضیح می‌دهد، بعد می‌گوید: «هذا لو قلنا بتعلّق الأحكام الشّرعيّة بالطّبائع؛ و أمّا لو قلنا بتعلّقها بالأشخاص، فالأمر أوضح و أجلى لا يكاد أن يخفى» تا آخر عبارت.

ایشان بحث تعلق احکام به طبایع را مطرح می‌کند و این‌که این بحث را ما بنابر تعلق احکام به طبایع مطرح می‌کنیم نه بنابر تعلق احکام به افراد. و الا اصلاً این توهمش هم نمی‌رود. این بحث تعلق احکام به طبایع و احکام را در کفایه به عنوان یک مدخل مستقل ایشان بحث کرده، مفصل بحث کرده کفایه هست. در جلد اوّل کفایه، اصلاً یک عنوانی دارد که نحوۀ تعلق اوامر و نواهی به چه شکلی است. آنجا این توضیح را می‌دهد، این‌که ما می‌گوییم احکام به طبیعت تعلق می‌گیرد یا به افراد، معنایش این نیست که به عنوان بما هو عنوان تعلق می‌گیرد. آن به این معنا نیست. و توضیح می‌دهد که گاهی اوقات یک احکام، حالا من به اصطلاح مرحوم نایینی، کلام مرحوم آخوند را تبیین کنم. ایشان آنجا توضیح می‌دهد که احکام دو نوع متعلق دارد. یک جور متعلقش آن چیزی هست که مرحوم نایینی از آن به عنوان موضوع یاد می‌کند، یک جور متعلق چیزی هست که مرحوم نایینی به عنوان متعلق از آن یاد می‌کند. و ایشان می‌گوید در هر دوی اینها احکام به خارج تعلق می‌گیرد، به عناوین تعلق نمی‌گیرد. هم در متعلق به معنای موضوع، هم در متعلق به معنای متعلق به اصطلاح مرحوم اینها احکام به خارج تعلق می‌گیرد نه به عناوین کلیه، توضیح می‌دهد، مفصل توضیحاتش را.

شاگرد: به خارج دیگر؟

استاد: اصلاً روی خارج است. تعبیر ایشان این هست که روی خارج تعلق می‌گیرد نه روی مفاهیم. حالا این چجوری تصویر می‌شود و اینها آنهایش بماند و روی همین جهت اجتماع امر و نهی را هم ایشان محال می‌داند. می‌گوید احکام روی خارج می‌رود نه روی عناوین. در بحث اجتماع امر و نهی هم باز روی این تأکید می‌کند که احکام تعلق می‌گیرد به خارج، نه به ذهن. پس بنابراین وقتی ایشان احکام را متعلق به خارج می‌گیرد این کلام مرحوم آقای خویی همان کلام مرحوم آخوند است دیگر. علاوه بر این‌که مرحوم آخوند یک دقتی هم کرده، دو تا چیز را با همدیگر تفکیک کرده. می‌گوید یک موقعی نحوۀ تعلق احکام به طبایع و فرد را توضیح بدهم. ببینید حکم برای خارج است. یعنی وقتی ما می‌گوییم المستطیع وجب علیه الحج، آن مستطیع خارجی وجوب حج برایش می‌رود. ولی مستطیع‌های خارجی هم ما فرض کنید هزار نفر مستطیع خارجی داریم، اینها در خارج یک جهت مشترکه دارند، یک جهت مختصه، در خارج. یک حیث مشترکی بین افراد هست که جنبۀ مستطیع بودنش است. ولی این مستطیع‌ها هر کدام یک لباس تشخّص و تعیّنات شخصیه دارند. کسی که می‌گوید احکام به طبیعت تعلق گرفته می‌گوید به همان طبیعت خارجیه‌ای که. طبیعت خارجیه یعنی آن حیث استطاعتش به او تعلق گرفته، به‌طوری که اگر محالاً می‌شد این شیء مجرّد از خصوصیات فردیه تحقق پیدا می‌کرد این حکم هم داشت. هزار تا مستطیع که ما در خارج داریم مستطیع هزار تا تحقق خارجی دارد، به تعبیری آقایان دارند، می‌گویند که رابطۀ طبیعت و فرد رابطۀ اب و ابناء هست. یعنی به این معنا که هر فرد این طبیعت در خارج به عدد افراد برایش مصداق وجود دارد. یعنی انسان در خارج هزار تا انسان ما داریم. این‌که ما می‌گوییم هزار تا انسان داریم هر انسان هم در کنارش یک ممیزات شخصیه و خصوصیات فردیه و معینات وجود دارد. آن که می‌گوید احکام به طبیعت تعلق گرفته، می‌گوید احکام برای آن خصوصیت مشترکۀ خارجیه است. آن که می‌گوید به فرد تعلق گرفته می‌گوید این برای این مجموعه است. خصوصیت مشترکه‌ای که آن جامع مشترکی که خصوصیات فردیه او را در بر گرفته، برای این مجموعه است. فرد یعنی این، طبیعت یعنی خصوص انسان. بحث سر این هست که هزار تا انسان خارج داریم، این هزار تا انسان هر کدامشان یک لباس پوشیدند. بحث سر این هست برای آن طبیعت مجردۀ از لباس تشخّص هست یا طبیعت با لباس. علی ای تقدیر برای خارج است. هیچ وقت برای مفهوم کلی نیست، برای خارج است. مرحوم آخوند می‌گوید اگر ما گفتیم که احکام روی طبایع طبیعت تعلق گرفته، ممکن است شما بگویید استصحاب فرد و استصحاب آن طبیعت اینها مثبت است، ممکن است توهم بکنید. ولی جوابش این است که آن فرد و طبیعت متحد هستند. طبیعت قسمتی از آن فرد است. فرد یک مجموعه است. استصحاب فرد را که می‌کنید طبیعتی که در آن هست آن هم در ضمنش دارید استصحاب می‌کنید. ولی اگر استصحاب، گفتیم احکام تعلق به افراد گرفته آن که دیگر هیچی. اصلاً حکم این مجموعه است. این دیگر اصلاً توهم این‌که ممکن است شخصی بگوید که اینجا مثبت هست اصلاً پیش نمی‌آید. بنابراین فرمایش ایشان همان فرمایش مرحوم آخوند است با دقت کمتر. مرحوم آخوند این فرمایش را خیلی دقیق‌تر آورده. نکات بحث را هم دقیق توجه کرده، بعد ایشان این را به عنوان یک اشکال به مرحوم آخوند طرح کردن به هر حال کم لطفی است. این یک مطلب.

اما مطلب دیگری که مرحوم آخوند دارند. مرحوم آخوند اینجا مطلبی که در کفایه مطرح می‌کنند به یک معنا عدولی از مطلب ایشان هست که در حاشیۀ رسائل دارند. در حاشیۀ رسائل فرموده بودند که احکام به توسط عناوین سرایت می‌کند به همان معنونات خارجیه، متعلق احکام همان عناوین خارجیه است، همان افراد است، پس بنابراین استصحاب موضوعات خارجیه برای ترتب احکام عناوین کلیه مثبت نیست. در کفایه بحث را یک تفصیلی قائل هستند. من عبارت کفایه را می‌خواهم بخوانم و بعضی تکه‌های عبارت را معنا کنم. و بعداً کلام آقای خویی را ببینیم چقدر با کلام مرحوم آخوند همسان هست، صحبت کنیم، بعد خود کلام مرحوم آخوند را هم بحث می‌کنیم.

شاگرد: فرمودید که این احکام ؟؟؟ ساری هست به وجود ؟؟؟ بر موضوع حکم بعد از این‌که موضوع محقق می‌شود همان موضوع اگر بخواهد استصحاب بشود دیگر متعلق در همان شده؟

استاد: نه لازم نیست متعلق. به آن تعیّن پیدا نمی‌کند. ممکن است در فرد دیگری تعیّن تحقق داشته باشد.

شاگرد: همان استصحاب بشود.

استاد: نه، ممکن است با فرد دیگری ادامه پیدا کرده باشد. آن بحث‌هایی که ما در

شاگرد: کلی با این متحد هست؟

استاد: ولو الآن

شاگرد: اما اگر استصحاب کنیم کلی هم که در زمینۀ همین هست

استاد: آن بیان چیز اینجا جاری نمی‌شود. چون کلی ولو با این محقق شده مقومش این نیست. حالا این همان بحث‌هایی بود که ما در استصحاب کلی قسم ثالث گفتیم. استصحاب کلی قسم ثالث بین این‌که به نحو صرف الوجود باشد یا به نحو مطلق الوجود باشد، تفصیل‌هایی که دادیم که تفصیل ما این بود که کلی اگر به نحو مطلق الوجود باشد اصلاً عین فرد است. ولی به نحو صرف الوجود باشد عین فرد نیست، ولی استصحاب بقای فرد نسبت به، مثبت است، ولی مثبتی است جزء مستثنیات مثبت است. آن بحث‌ها چون به هر حال آن مقومش ولو الآن با این تحقق. یعنی فرض هم اینجوری در نظر بگیرید که این فرد رفته فرد دیگر آمده. احتمال می‌دهیم فرد دیگری آمده باشد. کلی قسم اوّل را در نظر نگیرید. قسم ثالث در نظر بگیرید که این فرد رفته ممکن است فرد دیگری تحقق پیدا کند. اینجا بحث این بود که آیا این ما می‌گوییم آن کلی قبلاً موجود، آنها بحث‌هایی هم که آنجا بود بحث این بود که استصحاب، حالا این را اجازه بدهید من در موردش یک توضیحی هم بدهم، یک لحظه صبر کنید.

مرحوم آخوند اینجا یک تنبیه ثامن را به این شکل شروع می‌کنند.

می‌گوید: «أنه‏ لا تفاوت‏ في‏ الأثر المترتب على المستصحب بين أن يكون مترتبا عليه بلا وساطة شي‏ء»

یک موقعی مستصحب ما خودش ذی اثر است. شارع گفته اکرم زیداً. زید قبلاً بوده، من نمی‌دانم زید هنوز حیات دارد تا وجوب اکرام داشته باشد یا نداشته باشد. زید را استصحاب می‌کنم تا وجوب اکرام زید را نتیجه بگیرم، خب این بحث.

«أو بوساطة عنوان كلي ينطبق و يحمل عليه بالحمل الشائع»

شارع گفته اکرم العالم. اکرم مثلاً کل عالمٍ، حالا اینجور تعبیر بکنم. اکرم کل عالمٍ. زید عالم موجود بود، الآن نمی‌دانم هنوز زید عالم موجود هست یا زید عالم موجود نیست، بقای زید عالم را استصحاب می‌کنم.

«و يحمل عليه بالحمل الشائع و يتحد معه وجودا كان منتزعا عن مرتبة ذاته»

حالا آن محمول ما از مرتبۀ ذات منتزع باشد، این عنوان کلی، که مراد از ذاتی باب ایساغوجی است.

«أو بملاحظة بعض عوارضه مما هو خارج المحمول» که الخارج المحمول باید تعبیر کرد. «لا بالضميمة»

بنابراین عوارضی که خارج محمول باشد نه محمول بالضمیمه.

«فإن الأثر في الصورتين إنما يكون له حقيقة»

اثر در این دو صورت برای خود این مستصحب ماست. چون آن عنوان کلی با مستصحب ما اتحاد خارجی دارد و اثر هم برای فرد خارجی است، اثر برای عنوان نیست، چون اثر برای فرد خارجی است برای عنوان نیست اتحاد خارجی مستصحب ما با عنوان کلی باعث می‌شود که اثر برای این فرد باشد. که البته این همان اشکال صرف الوجود و اینهایی که به کلام مرحوم آقای خویی مطرح کردند در کلام مرحوم آخوند هم هست. یعنی این اشکال هست که ایشان تصویر این‌که دو جور داریم به نحو صرف الوجود، به نحو مطلق الوجود را نکرده. در حالی که این را باید از اوّل تفکیک می‌کردند.

حالا فعلا به اینها کار ندارم.

«حيث لا يكون بحذاء ذلك الكلي في الخارج سواه»

چون در خارج به ازای کلی سوای این مستصحب ما فرد دیگری نیست و فرض هم این است که متعلق تکلیف خارج است. این مقدمه باید اینجا اضافه بشود. این مقدمه‌ای است که مرحوم آخوند مکرر رویش تأکید می‌کند که متعلق تکلیف خارج است. چه متعلق تکلیفی که به معنای، به اصطلاح مرحوم نایینی باشد، چه متعلق تکلیف به معنای موضوع تکلیف، هر دوی اینها متعلقش خارج است، شیء خارجی است.

«لا لغيره»

این لغیره عطف یکون له هست.

«فإن الأثر في الصورتين إنما يكون له» یعنی للمستصحب

لا لغير المستصحب «مما كان مباينا معه»

اثر برای غیر مستصحبی که مباین با مستصحب باشد نیست، که لازم است مثلاً مستصحب باشد ما بگوییم که ما استصحاب می‌کنیم اثر شیء دیگری که در خارج با مستصحب ما ملازم است اثر آن را می‌خواهیم بار کنیم. نه اثر برای لازم مباین نیست.

«أو من أعراضه»

من اعراضه عطف به مما است.

«أو من أعراضه مما كان محمولا عليه بالضميمة كسواده مثلا أو بياضه»

اثر برای اعراضی که محمول از شیء هست بالضمیمه نیست. ببینید ما وقتی می‌گوییم زیدٌ اسود. اسود حمل می‌شود بر زید بالضمیمة. یعنی به خاطر انضمام سواد به اسود، سواد به زید عنوان اسود بر زید منطبق می‌شود. اثر برای اسود است نه برای سواد. اثر برای اسود است برای آن محمول بالضمیمه است نه آن ضمیمه. برای آن ضمیمه نیست.

«أو من أعراضه» اعراضی که محمول هستند علی المستصحب «بالضميمة كسواده مثلا أو بياضه»

این کسواده وصف ضمیمه است نه وصف اعراض. سواد بر زید حمل نمی‌شود، اسود بر زید حمل می‌شود. اسود به خاطر انضمام سواد به زید بر زید حمل می‌شود. ولی ذاتاً، یعنی اسود به اعتبار این‌که یک سوادی وجود دارد زید متصف به وصف اسودیت می‌شود. ایشان می‌گوید اگر اثر برای اسود باشد چون سواد که منشاء این عنوان اسود بوده، مستقل هست، بنابراین یک استقلال وجودی دارد، خب این باعث می‌شود که ما بتوانیم. اینجا اگر ما استصحاب زید را بخواهیم بکنیم، اثر اسود را بخواهیم بار کنیم این مثبت است. چون اسود وجود مستقل از زید دارد، ولو بر زید منطبق می‌شود، ولی به اعتبار سواد بر زید منتقل می‌شود، سوادی که وجود مستقل دارد. چون سواد وجود مستقل دارد اسود هم با وجود حملی که بر زید می‌شود وجود مستقل دارد. حرف ایشان این است. حالا درست است یا نادرست است در موردش بحث می‌کنیم. می‌خواهم عبارت مرحوم آخوند روشن بشود.

شاگرد: مراتبی از وجود خود جوهر باشد اما حرف علامه را قید بزنیم چی؟

استاد: حالا آنها را صبر کنید در موردش صحبت می‌کنیم.

«لأن الطبيعي إنما يوجد بعين وجود فرده»

اشاره به آن قسم اوّل بود که کان منتزعاً عن مرتبة ذاته. انسان به وجود فردش در خارج موجود می‌شود. انسان از مرتبۀ ذات انسان، نوع هست دیگر. نوع از مرتبۀ ذات انسان انتزاع شده. پس بنابراین در خارج آن چیزی که تحقق دارد انسان هست.

«كما أن العرضي»

مراد از این عرضی آن محمول خارج المحمول هست، ناظر به قسم دوم که خارج المحمول.

«كما أن العرضي كالملكية و الغصبية و نحوهما لا وجود له إلا بمعنى وجود منشإ انتزاعه»

ملکیت و غصبیت و اینها وجودی ندارند الا بوجود منشإ انتزاع. پس اگر اثری برای مالکیت یا مملوکیت وجود داشت، اثر برای مملوک وجود داشت، آن مملوک خارجی، یعنی خود، کما انّ العرضی کالملکیة و الغصبیة و نحوهما لا وجود له الا بمعنیٰ وجود منشإ انتزاعه. آن وصفی که خودش یک تعیّنی ندارد خودش تحقق ندارد. آن منشإ انتزاعش محقق هست.

«فالفرد أو منشأ» فرد آن مربوط به طبیعی است.

«فالفرد أو منشأ الانتزاع في الخارج هو عين ما رتب عليه الأثر لا شي‏ء آخر فاستصحابه لترتيبه لا يكون بمثبت كما تُوهِّم»

حالا این را دقت کنید ببینیم عبارت ایشان چی می‌خواهند بفرمایند تا بعداً در موردش صحبت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان